

نوع مقاله: پژوهشی

کاربست تئوری الیگارشسی نوگرای ادوارد شیلز بر دوره پهلوی دوم (۱۳۳۲-۱۳۵۷)

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۲۸ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۰۹/۱۳)

محمد رادمرد^۱

چکیده

حکومت پهلوی دوم تاکنون موضوع آثار بسیاری بوده است. اما در این میان پژوهش‌های کمتری به بحث درباره ماهیت و شکل نظام سیاسی این دوره پرداخته‌اند. حال با توجه به آنکه به باور برخی محققان، در این دوره توسعه اقتصادی در دستور کار حکومت بوده؛ می‌توان با تاکید بر مقوله نوسازی به بررسی شکل نظام سیاسی در این دوره از تاریخ معاصر ایران پرداخت. ادوارد شیلز از جمله متفکرانی است که از منظر توسعه و با تاکید بر توسعه سیاسی به دسته‌بندی نظام‌های سیاسی پرداخته است. شیلز نظام‌های سیاسی را به پنج دسته تقسیم می‌کند: دموکراسی سیاسی، دموکراسی هدایت شده، الیگارشسی نوگرا، الیگارشسی تمامیت‌خواه و الیگارشسی سنتی. بر این اساس، سوال پژوهش این است که کدام یک از انواع نظام‌های سیاسی را می‌توان با واقعیت‌های حکومت پهلوی دوم منطبق دانست؟ به نظر می‌رسد در چارچوب تقسیم‌بندی شیلز باید حکومت پهلوی دوم (۱۳۳۲-۱۳۵۷) را به مثابه یک الیگارشسی نوگرا در نظر

گرفت. بدین ترتیب پژوهش پیش‌رو تلاش می‌کند تا ضمن بیان ویژگی‌های برجسته و شاخص نظام‌های الیگارش‌ی نوگرا از منظر شیلز، واقعیت‌های حاکم در دوره پهلوی دوم (۱۳۳۲-۱۳۵۷) را با آن تطبیق دهد. کاربست این نظریه در این دوره تاریخی به خوبی می‌تواند نسبت و میزان همراهی و همگامی دیکتاتوری و نوسازی را در برهه‌هایی از تاریخ یک کشور و هزینه - فایده آن نشان دهد. این پژوهش از روش توصیفی - تحلیلی بهره می‌برد و گردآوری داده‌ها در آن کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی: الیگارش‌ی نوگرا، پهلوی دوم، نوسازی، نخبگان بسته، فساد، سرکوب مخالفان.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

درباره ایران عصر پهلوی پژوهش‌های بسیاری تاکنون به رشته تحریر درآمده است. بخش عمده‌ای از این پژوهش‌ها نیز حوزه سیاست را مورد مذاقه و واکاوی قرار داده‌اند. آنچه به طور خاص دغدغه این پژوهش است واکاوی نظام سیاسی حاکم بر این دوره می‌باشد. عموماً میان نظام‌های سیاسی و توسعه و نوسازی که در کشورها رخ می‌دهد، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. به گونه‌ای که حتی در یک دسته‌بندی کلان دولت‌ها را به دولت‌های توسعه‌گرا و غیرتوسعه‌گرا نیز تقسیم می‌کنند (دلفروز، ۱۳۹۳: ۳۹). در مباحث توسعه از جمله توسعه سیاسی، دسته‌بندی‌های متعدد و متنوعی درباره ماهیت دولت‌ها وجود دارد. در این دسته‌بندی‌ها تلاش می‌شود تا مولفه‌ها و شاخص‌های دولت‌ها در مراحل مختلف توسعه توصیف و تبیین شود. پژوهش درباره دولت پهلوی دوم نیز نیازمند بهره‌برداری از این نظریات توسعه است. در این چارچوب مقاله به طور خاص قصد دارد از منظر تقسیم‌بندی نظام‌های سیاسی ادوارد شیلز به واکاوی ماهیت حکومت پهلوی و نسبت آن با توسعه‌گرایی بپردازد. تقسیم‌بندی شیلز به ما کمک می‌کند تا به نسبتی میان نظام سیاسی و نوسازی سیاسی دست یابیم. جدا از نوسازی سیاسی، این تقسیم‌بندی همچنین باعث می‌شود تا به اراده حکومت در پیشبرد توسعه اقتصادی نیز پی برد. شیلز در تقسیم‌بندی خود پنج دسته نظام سیاسی را از یکدیگر تفکیک می‌کند: «دموکراسی سیاسی، دموکراسی حمایت شده [هدایت شده]، الیگارش‌ی نوگرا [تجددخواه]، الیگارش‌ی تمامتخواه و الیگارش‌ی سنتی» (بدیع، ۱۳۷۹: ۴۹). بر همین اساس پرسش مقاله این است که برای درک ماهیت نظام سیاسی پهلوی و نسبت آن با تجدد، این نظام را باید در کدام دسته از پنج‌گانه شیلز گنجانند؟ در پاسخ به این پرسش، به نظر می‌رسد باید حکومت پهلوی دوم (۱۳۳۲-۱۳۵۷) را به مثابه یک الیگارش‌ی نوگرا در نظر گرفت.

پیشینه پژوهش

به طور کلی دو دسته پژوهش‌ها حول محور دولت پهلوی وجود دارد: اول پژوهش‌هایی که معطوف به «بحران دولت»، به تحقیق درباره چرایی سقوط این نظام سیاسی می‌پردازند. دوم تحقیقاتی که ماهیت این نظام را از منظر نظریات توسعه و بدون توجه (یا با تاکید کمتر) به زمینه‌های سقوط آن مورد بررسی قرار می‌دهند. به نظر می‌رسد تحقیقاتی که از منظر اول به دولت پهلوی پرداخته‌اند، بیش از پژوهش‌هایی باشند که دولت پهلوی را از منظر دوم مورد بررسی قرار داده‌اند؛ اما پژوهش پیش‌رو به بررسی ماهیت این دولت و نسبت آن با توسعه و به طور خاص توسعه سیاسی (منظر دوم) تاکید دارد. به طور کلی آثاری که از منظر دوم به بحث درباره دولت پهلوی پرداخته‌اند محدودند. به عنوان مثال محمدعلی همایون کاتوزیان در مقاله‌ای در کتاب «نظام‌های سلطانی» که توسط شهابی و لینز تدوین شده، با مطالعه ایدئولوژی دولت، احزاب سیاسی، روانشناسی حکومت استبدادی و ... حکومت پهلوی پدر و پسر را در چارچوب نظام سلطانی می‌گنجاند (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۳۶۹). او در کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» نیز از منظر استبداد نفتی به واکاوی پهلوی دوم پرداخته است (کاتوزیان، ۱۳۷۹). یرواند آبراهامیان در آثار خود از منظری دیگر به دولت پهلوی می‌نگرد؛ او از جمله در «تاریخ ایران مدرن» تلاش دارد تشریح کند که ایران چگونه از اجتماع (گمینشافت) به جامعه (گزلشافت) پا گذاشت (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۴). آبراهامیان در این زمینه نقش مهمی برای دولت پهلوی قائل است و به عبارتی جایگاه این سلسله را در نوسازی ایران برجسته می‌داند. گازیوروسکی در کتاب «سیاست خارجی آمریکا و شاه» اگرچه بیشتر به روابط ایران و آمریکا در دوره پهلوی دوم نظر دارد؛ اما با نگاهی به نوع مواجهه حکومت پهلوی با نیروهای داخلی، این حکومت را به مثابه یک دولت دست‌نشانده دارای خودمختاری بسیار بالا از جامعه و نیروهای اجتماعی

می‌داند (گازپوروسکی، ۱۳۷۲). از این منظر ادبیات او بسیار نزدیک به نهاد‌گرایی‌ی چون پیتر/یوانز است. محمد تقی دلفروز نیز در کتاب «دولت و توسعه اقتصادی» از منظر نهاد‌گرایی، نگاهی به رویکرد دولت به توسعه اقتصادی در جمهوری اسلامی انداخته است؛ اما در مباحث خود تحلیل دولت پهلوی را نیز مدنظر دارد (دلفروز، ۱۳۹۳). نیکفر و علی‌یاری پهلوی دوم را بر اساس دولت اقتدار‌گرای بوروکراتیک اودانل مورد بررسی قرار دادند. محدوده پژوهش آنها سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ است. البته نویسندگان معتقدند پس از این دوره، ماهیت دولت به «دولت رانتیر» تغییر کرد. از قضا، برخی پژوهش‌ها نیز به دولت پهلوی از منظر دولت رانتیر نگریسته‌اند. از جمله عبدالقیوم شکاری در کتاب «نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی»؛ ضمن بررسی ماهیت رانتی حکومت پهلوی، نقش رانت را در سقوط این حکومت نیز به بحث گذاشته است (شکاری، ۱۳۷۹). در پژوهشی دیگر، رسول‌افضلی و همکاران در کتاب «دولت مدرن در ایران» حکومت پهلوی دوم را از منظر مفهوم «دولت مطلقه» مورد توجه قرار داده‌اند. در این کتاب ضمن بررسی زمینه‌های شکل‌گیری دولت مطلقه در دوره رضاشاهی، پایه‌ها، منابع، ابزارهای پهلوی دوم به مثابه یک دولت مطلقه مورد بررسی قرار گرفته است (افضلی، ۱۳۸۶). جان فوران نیز در کتاب «مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران»؛ از منظری تلفیقی به تاریخ ایران از صفویه تا پایان دوره پهلوی پرداخته است. او در کنار توجه به نظریات توسعه نیافتگی و فرهنگ سیاسی مخالفین و ... به ماهیت دولت در ایران و از جمله ایران دوره پهلوی دوم نیز توجه دارد و از آن با عنوان «دولت سرکوبگر» یاد می‌کند (فوران، ۱۳۸۰: ۳۳). با این حال، استفاده از نظریه توسعه‌گرایی شیلز برای واکاوی نظام‌های سیاسی در ایران تاکنون در هیچ پژوهشی مورد توجه قرار نگرفته است و از این حیث این پژوهش می‌کوشد تا رویکردی نوآورانه را در پیش گیرد. بخصوص آنکه شاخص‌هایی که شیلز در اختیار ما قرار می‌دهد می‌تواند تحلیل همه‌جانبه از سرشت این دولت در اختیار

ما قرار دهد. به نظر می‌رسد حتی بتوان بر اساس الگوهای نظری که شیلز در اختیار ما قرار می‌دهد به واکاوی دیگر نظام‌های سیاسی در تاریخ معاصر ایران نیز دست یافت.

چارچوب نظری: الیگارش‌ی نوگرا

ادوارد شیلز از جمله متفکرینی است که در حوزه نوسازی دولت در جهان سوم پژوهش‌هایی را به رشته تحریر درآورد. مهمترین اثر او «توسعه سیاسی در کشورهای جدید» نام داشت. او ضمن تاکید بر تمایز جوامع سنتی و مدرن در پی توضیح ویژگی جوامع سنتی و مدرن و چگونگی گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن بود. «گرچه معتقد بود که این گذار از دولت و سیاست سنتی به دولت و سیاست نوین با تعارضات و مشکلات زیادی همراه است» (ساعی، ۱۳۹۴: ۲۲۴). همانطور که پیش‌تر نیز اشاره شد: شیلز در تقسیم‌بندی خود پنج دسته نظام سیاسی را از یکدیگر تفکیک می‌کند: «دموکراسی سیاسی، دموکراسی حمایت شده [هدایت شده]، الیگارش‌ی نوگرا [تجددخواه]، الیگارش‌ی تمامتخواه و الیگارش‌ی سنتی» (بدیع، ۱۳۷۹: ۴۹). با توجه به اینکه موضوع پژوهش، دولت الیگارش‌ی نوگرا است؛ با صرف‌نظر از بحث درباره باقی نظام‌های سیاسی طرح شده توسط وی، ویژگی‌های الیگارش‌ی نوساز بیان می‌شود.

الیگارش‌ی ممکن است برای بسیاری از کسانی که از بیرون به آن می‌نگرند ترقی‌خواه، کارآمد، چابک و مبتنی بر فضیلت و اجماع به نظر برسد. در همه دولت‌های جدید، در نظر و عمل، باور گسترده‌ای به نیاز به اقتدار متمرکزتر و تلاش برای مقابله با چندپارچگی وجود دارد. در واقع از منظر بسیاری، حکومت الیگارش‌ی تنها راهی است که می‌تواند جامعه‌ای مدرن به همراه آورد؛ دولتی که می‌تواند گام‌های قاطعانه‌ای را برای پیشرفت جامعه خود بردارد. در یک نگاه کلی به نظر می‌رسد «الیگارش‌ی تئوری طبیعی ترقی‌خواهان رادیکال در دولت‌های جدید است» (Shils, 1960: 394). به نظر می‌رسد بتوان از نگاه

شیلز، چند ویژگی حکومت الیگارش‌ی نوساز را برجسته کرد:

۱- **عدم تفکیک قوا:** یک حکومت الیگارش‌ی، پارلمان را به عنوان یک شورای خودمختار بر نمی‌تابد و نقش آن را به تصویب لوایح بدون اعمال پیشنهاد و یا اصلاح آن فرومی‌کاهد. در بهترین حالت، پارلمان کارکرد مشاوره خواهد داشت؛ به عبارتی دیگر این نهاد دموکراتیک جنبه صوری می‌یابد (بدیع، ۱۳۷۹: ۵۱). بدین ترتیب حکومت الیگارش‌یک گروه‌های مخالف پارلمانی را تحمل نخواهد کرد. عدم تحمل مخالفان می‌تواند با انحلال همه احزاب سیاسی یا همه احزاب به استثنای یک حزب یا مداخله در نتیجه انتخابات، قتل و از میان برداشتن حامیان و رهبران احزاب مخالف شکل قانونی به خود بگیرد (Shils, 1960: 395). «بی‌تجربگی نهادهای نمایندگی و عدم تحمل مخالف» نیز خود در ایجاد الیگارش‌ی نقش‌افزین است (Shils, 1960: 394). حکومت الیگارش‌ی نوساز مدعی از میان برداشتن حکومت پارلمانی فاسد است و می‌خواهد خود جایگزین اینچنین حکومتی باشد و از منابع ملی در راستای اهداف خود بهره‌برد. همچنین حکومت الیگارش‌ی معمولاً تمایلی به تحمل یک قوه قضائیه مستقل ندارد. بخصوص آنکه یک قوه قضائیه مستقل، حرکت رژیم الیگارش‌ی نوساز را کند می‌کند.

۲- **نخبگان بسته:** نخبگان الیگارش‌ی برای حفظ قدرت نیازمند درجه بالایی از انسجام و یکپارچگی هستند. این امر جدای از آنکه باعث تحمیل آمرانه عقاید آنان به جامعه می‌شود، نگرش‌های تفرقه‌انگیز برآمده از سیاستمداران مخالف را نیز از میان می‌برد (Shils, 1960: 396). یک نظام الیگارش‌ی چه از نوع نظامی و چه از نوع غیرنظامی آن، باثبات است. آنها گروهی به خوبی سازمان یافته و البته بسته‌اند. ورود اعضای جدید نیز در این نوع نظام‌ها تحت کنترل است. به عبارتی دیگر، «آنها درها را بر روی خود می‌بندند» (بدیع، ۱۳۷۹: ۵۱).

۳- سرکوب مخالفان: یک خطر همیشگی برای حکومت الیگارشی آن است که در چنین حکومت‌هایی به نقد و مخالفت به مثابه توطئه نگریسته می‌شود و از آن تفسیری براندازانه می‌شود. به همین دلیل حکومت الیگارشی، وزنه اصلی خود را بر روی ماشین پلیس و ارتش جهت نظم‌دهی می‌نهد. حضور پلیس در زندگی سیاسی در یک نظام الیگارشی به مراتب بیش از یک دموکراسی ارشادی مشهود است. رویکرد توطئه‌نگارانه عملاً سبب می‌شود تا در این حکومت‌ها نظامیان و غیرنظامیان در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر باشند. به منظور اینکه حکومت الیگارشی، اطمینان خاطر داشته باشد که جایگاهش را بدون هیچ چالشی حفظ کرده است، می‌تواند با بهره‌گیری یک سری از راهکارها، با مخالفت‌ها و تضادها مقابله کند. به عنوان مثال، می‌توان یک سری از گروه‌های مخالف را به خاطر همراهی با دشمنان ملی، کنار گذاشت یا با سرکوب از طریق ابزارهای قهرآمیز به این هدف نائل آمد. همچنین در شرایطی که نهادهای مدنی و گروه‌های ذینفع و مخالفان خودمختار ضعیف هستند، نخبگان الیگارشی یا به سرکوب آنها می‌پردازند و یا به سازماندهی آنان جهت همکاری با حکومت اقدام می‌کنند؛ با این حال مخالفت‌ها می‌بایست از چشم عموم پنهان بماند. بدین ترتیب یکی از وظایف اصلی نخبگان الیگارشی، شناسایی مخالفان داخلی‌اش (درونی) و مقابله با آنها از طریق اعطای امتیاز و یا سرکوب آنهاست... حساسیت بر روی دیدگاه‌های خارجی، بویژه تفکرات غربی، جهت تحمل ظاهری مخالفت‌ها از نقاط ضعف حکومت الیگارشی نوگراست (Shils, 1960: 395-397).

۴- مشروعیت‌یابی: حکومت الیگارشی برای دستیابی به یک حکومت بادوام و پایدار باید به طرفداران خود برای رسیدن به دستاوردهای قابل توجه اطمینان خاطر بدهد؛ بنابراین مجبورند به دستاوردهایی در حوزه سیاست خارجی و یا به پیشرفت‌های اقتصادی دست پیدا کنند. با توجه به این نکته، باید گفت آنها به دنبال این هستند که مشروعیت را در عرصه عمل بدست آورند. همچنین در

چنین حکومتی نخبه الیگارش‌یک می‌بایست در سطح و قالب یک قهرمان حضور داشته باشند. این قهرمان بودن می‌تواند بواسطه یک ایدئولوژی (مثل ناسیونالیسم عرب) به حصول مشروعیت بپردازد. بسط مشروعیت می‌تواند بوسیله ایجاد سطح استاندارد‌ی از خدمات ملی و کشوری حاصل شود. بدین ترتیب زمانی که آنان به مانند دیکتاتور‌ی متعارف عمل کنند، از جذابیت سیاسی آنان کاسته خواهد شد (Shils, 1960: 396).

۵- همگون‌سازی افکار عمومی: نخبگان الیگارش‌ی نسبت به اذهان عمومی بی‌تفاوت نیستند. آنها به دنبال ایجاد یک اراده ملی واحد و یا یک مانیفست بر اساس همه‌پرسی، تظاهرات و راهپیمایی و غیره هستند. همگون‌سازی ایده‌ها در واقع یک نوع نیاز اساسی برای حکومت الیگارش‌ی محسوب می‌شود. به همین جهت منطقه‌گرایی و ترویج کمونیسم باید به حداقل برسد. همچنین تعلقات سنتی باید به کمترین میزان ممکن برسد؛ زیرا آنها مانع حرکت جریان احساسات به سوی سمبل‌های ملی و نخبگان هستند. با بسیج مردم، یکسان‌سازی ملی جای افکار عمومی را خواهد گرفت. نخبگان الیگارش‌ی چنین می‌پندارند که اگر هیچ‌گونه استقلال عمل و خط‌مشی و سازمانی برای افکار عمومی وجود نداشته باشد، حکومت به موفقیت‌های بزرگی دست خواهد یافت. همچنین در حکومت الیگارش‌ی نوساز، از روشنفکران انتظار می‌رود مشتاقانه و بر پر پایه دانشی که دارند در راستای خدمت به ایده‌های ملی حرکت کنند. جهت بسیج اراده‌ها در این زمینه می‌بایست اعتقاد گسترده‌ای به شرایط اضطراری کشور وجود داشته باشد. این امر مستلزم تاکید بر وجود دشمنان داخلی و خارجی و خنثی‌سازی دسیسه‌های آنان است (Shils, 1960: 397-398). همچنین باید گفت پیش‌فرض حکومت الیگارش‌ی؛ وجود افکار عمومی ضعیف و نهادهای ابتدایی، نماینده افکار عمومی است. در حکومت الیگارش‌ی نوسازی که قدرت حرف اول را در آن می‌زند، تمایلی به سنت‌هایی همچون گزارش، تحقیق و پژوهش، چه در مطبوعات و چه در مراکز پژوهشی - تحقیقاتی وجود ندارد.

۶- **نوسازی اداری، زیربنایی و اقتصادی:** به نظر می‌رسد دو مسئله به هم پیوسته سبب روی کارآمدن دولت‌های الیگارشی نوساز می‌شود: به غیر از بی‌تجربگی پارلمان و لزوم مقابله با آن، گرایش به سمت مدرنیته سبب می‌شود که در این دولت‌ها اقتدار، وجهی غالب پیدا کند. حال، سوال مهم این است که نخبگان الیگارشی نوساز تا چه می‌توانند در نوسازی جوامع خودشان موفق عمل کنند؟ پاسخ به این پرسش دو جنبه دارد: از برخی جنبه‌ها نخبگان الیگارشی می‌توانند به پیشرفت فرایند نوسازی در جوامع خود کمک کنند. آنها می‌توانند سیستم حمل و نقل و ارتباطات را بهبود بخشند؛ آنها می‌توانند برنامه اصلاحات ارضی و طرح آبیاری را طرح‌ریزی کنند و در زمینه مهندسی شهرسازی و عمران اقدام به بهسازی نمایند. اما این مسئله‌ای بحث‌انگیز است که آیا آنها می‌توانند باقی بخش‌های اقتصادی بویژه بخش تولید صنعتی را مدرن نمایند؟ (Shils, 1960: 398). همچنین در حکومت الیگارشی نوساز، دستگاه بوروکراتیک گسترش و تسلط می‌یابد (شیرزادی، ۱۳۹۱: ۸۷).

۷- **فساد:** وقتی در یک حکومت الیگارشی فساد وجود دارد، این فساد می‌بایست مورد مجازات قرار گیرد و یا نشان داده شود که محصول عملکرد دشمنان است. مدرن‌سازی دستگاه حکومت و برپایی یک نظم عمومی به ظرفیت‌های الیگارشی نوساز بستگی دارد. آنها ممکن است تلاش کنند فساد را در جامعه - حداقل در ابتدای دوره تسلطشان - کاهش دهند و همچنین می‌توانند با قطعیت بیشتر با بی‌نظمی عمومی برخورد بکنند. اما در طول زمان، الیگارشی نوساز به میراث رسیده از گذشتگان درباره فساد سرتعظیم فرو می‌آورد (Shils, 1960: 397-398).

در ادامه این پژوهش و بر اساس این هفت شاخص تا نشان داده می‌شود که حکومت پهلوی دوم در حد فاصل سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ یک نظام الیگارشی نوگرا بوده است.

تطبیق الیگارش‌ی نوگرا با حکومت پهلوی دوم

الف - عدم تفکیک قوا

اگرچه الیگارش‌ی نوساز به یک پارلمان تصمیم‌ساز اعتقادی ندارد اما همانگونه که شیلز می‌گوید نباید تصور کرد که عدم استقلال پارلمان تنها به استبداد حاکم بر قوه مجریه باز می‌گردد؛ عملکرد پارلمان و بی‌تجربگی آنها نیز در این میان اثرگذار است. تاریخ ایران طی دهه ۱۳۲۰ بیانگر این واقعیت است. یرواند آبراهامیان در کتاب «ایران بین دو انقلاب» به خوبی آشفتگی و تشتت آرا را در این دهه در پارلمان ایران به تصویر کشیده است. مجلس در کنار مراکز دیگر قدرت به نحوی عمل کردند که در حد فاصل ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ «۱۲» نخست وزیر، ۳۱ کابینه و ۱۴۸ وزیر متصدی ۴۰۰ پست کابینه شدند. به طور متوسط نخست وزیران هشت ماه و کابینه‌ها کمتر از پنج ماه پاییدند» (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۱۵۳). این ناپختگی و بی‌تجربگی در بازی بر اساس قواعد دموکراسی عملاً بهانه لازم را به شاه جهت گذار از پارلمان داد. تلاش برای در دست گرفتن مجلس حتی پیش از کودتای ۱۳۳۲ آغاز شده بود. شاه اگرچه از ارتش برای کنترل انتخابات بهره می‌برد اما وجود بازیگران داخلی و خارجی، دیگر عرصه را بر او تنگ می‌کرد. با این حال پس از ترور نافرجام وی در بهمن ۱۳۲۷، شاه با بهره‌برداری از فضای اختناق بوجود آمده با صدور فرمان تشکیل مجلس موسسان قانون اساسی که بنابر گزارش‌های موجود با تقلب گسترده‌ای همراه بود؛ اصل چهل و هشتم قانون اساسی را اینگونه تغییر داد: «اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌تواند هر یک از مجلس شورای ملی و مجلس سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد منحل نماید» (جامی، ۱۳۸۵: ۴۹۰). این اولین گام محمدرضا پهلوی برای کنترل مجلس بود؛ اما روی کار آمدن مصدق برای مدتی تلاش او را برای تسلط به مجلس به تاخیر انداخت.

محمدرضا پهلوی از همان ابتدا همچون پدرش به دموکراسی اعتقادی نداشت؛

اما پس از نخست وزیری مصدق، باور او نسبت به دموکراسی محدودتر و تنگ تر نیز شده بود. «او متقاعد شده است که دموکراسی - آنطور که در غرب فهمیده می شود و عمل می شود- نه برای خود او سودمند یا سالم است و نه برای کشورش». شاید از همین رو است که صراحتاً بیان می کرد: «من بالاخره آنقدر به ستوه آمدم که تصمیم گرفتم ما باید دموکراسی را بگذاریم کنار و بر اساس حکم عمل کنیم» (لاینگ، ۱۳۷۱: ۳۰۴-۳۰۵). این رویکرد پس از کودتا در کشور اجرا شد. شاه و زاهدی امیدوار بودند که با استفاده از دستاوردهای هفت ماه وحشت و سرکوب پس از کودتا، انتخابات دوره هیجدهم مجلس شورای ملی را در محیط آرام برگزار کنند. به طوری که انتخابات دوره هیجدهم به «انتخابات شعبان بی مخ» معروف شد (نجاتی، ۱۳۷۳: ۱۹). در این دوره شاه و زاهدی به دنبال مجلسی بودند که بتواند بدون هیچگونه دزدگری قرارداد کنسرسیوم را به تصویب برساند. در سال های بعد کنترل بر مجلس حتی بیشتر نیز شد. از اواخر دهه ۱۳۳۰ شمسی «استانداران با استفاده از ژاندارمری و شهربانی بر انتخابات پارلمانی نظارت دقیق داشتند و بدین وسیله بر مجلسین سنا و شورای ملی مسلط بودند» (ابراهامیان، ۱۳۸۱: ۳۸۳). میزان دست بردن در نتایج انتخابات را به خوبی می توان در این عبارات که توسط اسدالله علم به رشته تحریر درآمده درک کرد: «مطلبی نخست وزیر [هویدا] در کیش به من گفت که خیلی جالب بود... آن این بود که گفت هر کسی را از هر جا تو بخواهی من وکیل [مجلس] خواهم کرد... فکر کردم و گفتم باید دید سیاست انتخاباتی شاهنشاه و تشکیلات جدید چه خواهد بود؟» (علم، ۱۳۹۰: ۲۹-۳۰). بی معنی شدن صندوق رای و انتخاب نمایندگان مردم پیش از رای گیری سبب شده بود نمایندگان به جای جلب نظر مردم؛ به دنبال تملق از شاه و دربار باشند. توصیفی که در خاطرات عمیدی نوری در این باره می شود قابل تامل است: «و کلا که خود شما می دانید، چیزی علیه دستگاه نمی گویند، بلکه همه دعاگو و ثناخوان اند و ناطقین آنها هم مراقباند ببینند چه سوژه ای برای تملق یافت

می‌شود که بروند جملات و الفاظ تازه‌تری را یافته، با هم در این کار مسابقه بیندازند» (عمیدی نوری، ۱۳۹۷: ۸۵).

در نظام‌های الیگارش‌ی نوگرا شرایط حاکم بر قوه قضائیه نیز بهتر از قوه مقننه نیست. این مسئله به خوبی از انتقاداتی که در سطح بین‌المللی از نوع برخورد حکومت پهلوی با مخالفان سیاسی می‌شد، پیدا بود. بر اساس گزارش کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان مستقر در ژنو، «رژیم ایران برای ارعاب عمومی به طور مرتب اقدام به سانسور و شکنجه می‌کند» (ابراهامیان، ۱۳۸۱: ۴۰۶). عفو بین‌الملل معتقد بود ایران ۲۰ هزار زندانی سیاسی دارد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۳۱). واقعیتی که نشان می‌داد دربار و دستگاه اجرایی کاملاً بر دستگاه قضا مستولی بود. سطح انتقادات نهادهای بین‌المللی و به طور خاص عفو بین‌الملل به شاه آنقدر زیاد بود که شاه معتقد بود عده‌ای از حقوقدانان ایرانی می‌بایست مامور پاسخ به «تهمت‌های عفو بین‌المللی» باشند (راجی، ۱۳۸۲: ۲۱). به طور کلی در سال‌های پس از کودتا، دستگاه قضایی عملاً به ابزاری برای مقابله حکومت با مخالفین تبدیل شده بود. در حالی که اصول هشتم تا بیست و پنجم متمم قانون اساسی از حقوق فردی دفاع می‌کرد و همچنین اصول هفتاد و یکم تا هشتاد و نهم این متمم محکمه‌ای عادلانه را به تصویر می‌کشید، واقعیت‌های سیاسی حاکم بر ایران خبر از بی‌عدالتی‌های متنوع و متعددی داشت؛ تا آنجا که مجله تایم در اوت ۱۹۷۶ مدعی شد از نظر «کارشناسان مطلع بین‌المللی، ایران و شیلی از نظر شدت شکنجه و اعمال شیوه‌های موحش آن در درجه اول قرار دارند». همچنین روزنامه فرانسوی لوموند مدعی شد ایران با هزاران زندانی و اعمال فشار و اختناق و «وسعت روزافزون تجاوز به حقوق انسانی سازمان جهانی حقوق بشر را نگران کرده است» (نجاتی، ۱۳۸۴: ۱۷). برای درک عدم استقلال دستگاه قضایی کشور، ذکر همین نکته کافی است در حالی که در عموم دموکراسی‌های جهان قضات از کار حزبی نهی می‌شوند، «بر طبق ماده واحده‌ای که در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۴ از تصویب مجلس بیست و سوم

گذشت، قضات دادگستری می‌توانستند استثنائاً در حزب رستاخیز که تنها حزب کشور بود عضویت داشته باشند» (ازغندی، ۱۳۸۴: ۲۹۲).

ب - حلقه بسته قدرت

با سقوط کابینه امینی، جایگاه نخست وزیری در حکومت پهلوی تحلیل رفت. اسدالله علم نخست وزیری بود که منویات شاهنشاه را اجرا می‌کرد. با این حال در دوره نخست وزیری علم محمدرضا پهلوی تلاش‌هایی برای مذاکره با جبهه ملی انجام داد؛ اما پس از عَلم و با نخست وزیری منصور، نه تنها جبهه ملی برای همیشه به حاشیه رفت؛ بلکه عرصه سیاسی تا پایان حکومت پهلوی مسدود شد. منصور و حلقه همراه، تشکیلات بسته‌ای بودند که عرصه اجرایی کشور را قبضه کردند. کار تشکیلات منصور از کانون مترقی آغاز شد. پس از آن «در سال ۱۳۴۲ حزب ایران نوین به رهبری منصور تشکیل شد. او پیش‌بینی کرد که در آینده تمام پست‌های کلیدی کابینه در دست اعضای این حزب قرار خواهد گرفت... بزودی ادعای منصور واقعیت یافت و کلیه اعضای کابینه به جز دو نفر از اعضای حزب ایران نوین بودند» (لاینگ، ۱۳۷۱: ۳۰۶). حلقه حول منصور تکنوکرات‌های جوانی بودند که در سیاست‌های نوسازانه شاه نقش‌آفرینی می‌کردند. این گروه دو ویژگی منصر به فرد داشتند: اول اینکه بیش از انگلستان به سمت آمریکا گرایش داشتند و از این‌رو تحولی در نوع نگاه به بیرون در کشور رخ داد. با اصلاحات ارضی و حذف زمین‌داران که به طور سنتی به انگلیس گرایش داشتند این ویژگی به شکلی بارزتر خود را نشان داد. دوم آنکه این حلقه بسته بیش از اینکه توسعه را به مثابه امری سیاسی بدانند، به دنبال ویژگی‌های اقتصادی و فنی آن بودند؛ از این‌رو مفهوم تکنوکرات درباره آنها صادق است. با توجه به قدرت‌گیری تدریجی حزب ایران نوین، بتدریج «بیشتر وزیران، نمایندگان و مقامات دولتی بالا به این حزب پیوستند» حزبی که «هیچ گاه مشارکت مردم را جلب نکرد» البته دغدغه حزب نیز این نبود. چرا که

مهمترین کارکرد حزب این بود که «به عنوان دستگاه اداری برای گزینش نمایندگان مجلس عمل کند، که پس از آن به عنوان برگزیده شده در انتخابات عمومی اعلام می‌گردیدند» (لینز و شهابی، ۱۳۸۰: ۳۸۹).

ایجاد این حلقه بسته را با فرایند دیکتاتوری که ایران بتدریج بدان سوق می‌یافت می‌توان درک کرد. برای شاه بسیار مهم بود نخبگانی که حول او جمع می‌شوند، به او وفادار باشند. به طوری که وفاداری در این حلقه بسته از کارآمدنی به مراتب مهمتر بود. از این روست که فسادهای گسترده - که در بخشی دیگر به آن اشاراتی خواهد شد - تحمل می‌شد. اهمیت وفاداری و تبعیت از قواعد حکومت شاه به قدری بود که - به یک روایت - حتی زمانی که منصور فعالیت‌های خود را برای تصدی پست نخست وزیری آغاز کرد، شاه از او خواست لیست‌های پیشنهادی‌اش برای تصدی وزارتخانه‌ها، سفارتخانه‌ها و مقامات محلی را به ساواک و دادگستری بسپرد؛ به گونه‌ای که نهایتاً لیست اولیه تقلیل یافت و «۵۰۰» نفر از آنها مورد پذیرش نهادهای امنیتی و قضایی قرار گرفتند که شاه نیز همه آنها را پذیرفت (نیازمند، ۱۳۹۷: ۱۱۷). جدا از دستگاه‌های اجرایی، تلاش برای محدود و بسته کردن حلقه قدرت با تسلط بر نهادهای انتخابی نیز کامل شده بود. شاه از طریق استانداران خود و بوسیله شهربانی و ژاندارمری بر انتخابات پارلمان نظارت دقیقی داشت و بدین ترتیب «بر مجلسین سنا و شورای ملی مسلط بودند» (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۳۸۳). همین شرایط بر ارتش شاهنشاهی نیز صادق بود. از آنجایی که در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نشانه‌هایی از نفوذ حزب توده در ارتش نمایان شد و از طرفی دیگر در سال ۱۳۳۶، یک کودتا به رهبری سید محمودولی قرنی کشف شد، شاه کنترل خود را بر ارتش و نظامیان نیز بیشتر کرد؛ او همچنان که بر جنبه‌های تسلیحاتی، حقوقی و خدماتی نظامیان توجه داشت؛ «کلیه ترفیعات بالاتر از درجه سرگردی را شخصاً نظارت می‌کرد» (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۳۹۹). در واقع تلاش این بود که حتی اگر در میان نظامیان مخالفینی وجود دارند،

نتوانند به درجات بالاتر و مراکز مهم تصمیم‌گیری رسوخ نمایند و حلقه تصمیم‌گیری در دست نیروهای وفادار به شاه باشد. بنابراین عرصه‌های مختلف نظامی، تقنینی و اجرایی در دست طیف خاصی و بسته‌ای از نخبگان که به شاه وفادار بودند قرار گرفت.

پ - سرکوب مخالفین

در دهه اول پس از کودتا دولت پیش از سرکوب مخالفین تلاش می‌کرد تا آنان را با خود همراه کند؛ در صورتی که تلاش برای همراهی مخالفین بی‌نتیجه می‌ماند، اقدام به سرکوب آنان می‌کرد. نمونه آشکار این رویه، تعاملات اسدالله علم و جبهه ملی پس از سقوط علی امینی است. در این برهه پس از آنکه مذاکرات میان دو طرف صورت گرفت و جبهه ملی همچنان بر شرایط خود همچون اجرای کامل قانون اساسی و آزادی انتخابات اصرار نمود؛ حکومت، کلیه اعضای شورای مرکزی جبهه ملی را دستگیر کرد (مقصودی و همکاران، ۱۳۸۰: ۱۹۰). یرواند آبراهامیان نابود کردن مخالفان سکولار را یکی از میراث‌های کودتای ۱۳۳۲ می‌داند. (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۲۸۵). مخالفان سکولار شامل جبهه ملی و حزب توده می‌شد. بعدها و در ابتدای دهه ۱۳۴۰ حکومت به سراغ نیروهای مذهبی نیز آمد.

فقدان احزاب مستقل در ایران سال‌های پس از کودتا به خوبی می‌تواند بیانگر وضعیت و شرایط حاکم بر مخالفین باشد. در اوسط دهه ۱۳۳۰ به ناگه دو حزب تشریفاتی «ملیون» و «مردم» به عنوان اکثریت و اقلیت در ایران سربرآوردند. نمایش وجود این احزاب عمدتاً مصرف خارجی داشت. در سال‌هایی که مصادف شد با انقلاب شاه و مردم، حزب ملیون جای خود را به ایران نوین داد. ایران نوین ستون اصلی اصلاح‌گری شاه بود. در این میان تنها حزب پان‌ایرانیست بود که اجازه مخالفت اندکی یافته بود و به عبارتی به مثابه «یک حزب نیمه مخالف درون نظام بود» اما حتی این حزب نیز وقتی در سال

۱۳۵۰ نسبت به تصمیم حکومت مبنی بر استقلال استان چهاردهم ایران (بحرین) اعتراض کرد، دیگر تحمل نشد (شهایی و لینز، ۱۳۸۰: ۳۸۸-۲۸۹). بعدها با ظهور حزب فراگیر رستاخیر، فضای سیاسی کشور به طور کلی تغییر کرد. «تمام ایرانیان موظف شدند برای رسیدن به حقوق کامل شهروندی، به اعضای این حزب تبدیل شوند» (اسمیث، ۱۳۹۷: ۲۴۷). شاه گفته بود کسانی که به حزب نپیوندند حتما «هوادران مخفی حزب توده» هستند (ابراهامیان، ۱۳۸۱: ۴۰۳).

شیلز معتقد است حکومت‌های الیگارش‌ی نوگرا بر مطبوعات خارجی حساسیت خاصی دارند. نگاهی به خاطرات پرویز راجی، آخرین سفیر حکومت پهلوی در انگلستان به خوبی بیانگر حساسیت شاه نسبت به انتقادات نشریات انگلیسی‌زبان درباره ایران بود. عدم وجود آزادی‌های سیاسی و دموکراسی از جمله مهمترین انتقاداتی بود که این نشریات درباره وضعیت حاکم بر ایران مطرح می‌کردند. توجیه و پاسخ حکومت این بود که قضاوت درباره ایران باید بر اساس شرایط ایران باشد. بخصوص اینکه شاه به دنبال آن است که ایران را از شرایط قرون وسطایی خارج کند و در این شرایط نظم و انضباط و مقابله با هرج و مرج بر آزادی‌های فردی ارجحیت دارد. بدین ترتیب سفارتخانه‌های ایران باید تلاش می‌کردند تا بوسیله پول و یا مذاکره نشریات خارجی را برای توقف انتقاد از ایران اقناع می‌کردند (راجی، ۱۳۸۲: ۱۳-۱۴).

نمی‌توان درباره تقابل با مخالفین سخن گفت و از ساواک سخنی به میان نیاورد. از زمان تاسیس ساواک این نهاد به تدریج به عنوان چشم و گوش شاه به ایفای نقش می‌پرداخت. رئیس ساواک هر روز صبح به طور خصوصی با شاه دیدار می‌کرد. «ساواک در سرسرای هر هتلی، در هر اداره دولتی و در هر کلاس دانشکده‌ای عوامل خود را دارد. این سازمان در استان‌ها، یک سرویس گردآوری اطلاعات سیاسی دارد و در خارج از کشور نیز بر تک‌تک دانشجویان ایرانی نظارت دارد.» فراتر از نقش اطلاعاتی، به مثابه یک دستگاه سرکوب،

ساواک آماده بود در مواقع ضروری به عنوان «مشت آهنین» شاه نیز کارویژه خود را نشان دهد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۳۰-۲۳۱).

همچنان که شیلز نیز تاکید دارد، حکومت در مواجهه با مخالفان، یک رویه دوگانه را در پیش گرفت. برخی را با اعطای امتیازاتی به سوی خود جلب کرد و آنانی که با حکومت سرسازش نداشتند را مرعوب می‌ساخت. در جریان جذب روشنفکران دفتر فرح فعالیت گسترده‌ای داشت. رضا قطبی، حسین نصر و احسان نراقی از جمله روشنفکرانی بودند که حول فرح گرد آمدند. قطبی رئیس تلویزیون بود و عناصری از چپ را آنجا دور خود جمع کرده بود (ثابتی، ۱۳۹۰: ۵۸۳). احسان نراقی که زمانی در حزب توده بود، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی را در تهران بنیان نهاد. او توانست با چهره‌های شاخصی چون «نادر افشار نادری، احمد اشرف، داریوش آشوری، جمشید بهنام، علیمحمد کاردان، امیر هوشنگ کشاورز، عباسقلی خواجه نوری، باقر پرهام، مجید رهنما، شاپور راسخ و فیروز توفیق» اعتبار این موسسه را بالا ببرد (بروجردی، ۱۳۹۳: ۲۰۵ و ۲۰۷).

ت - مشروعیت یابی

شاه در تبلیغات رسمی رسانه‌های دولتی به مثابه یک قهرمان بود. به عنوان یک نمونه، نگاهی به تبلیغات متعدد شرکت‌ها و دوایر دولتی در سالگرد انقلاب سفید و پیام‌های تشکر آنها از شاه به خاطر اینکه عظمت را برای ایران به ارمغان آورده (به عنوان مثال روزنامه اطلاعات ۷ بهمن ۱۳۵۴؛ یک روز بعد از سالگرد این واقعه) به خوبی گویای این واقعیت است. حتی خود شاه نیز در آثارش، خود را «ناخدای کشتی سرنوشت کشور» لقب می‌داد که «مشیت کامله خداوندی» او را به عنوان «مامور» رهبری «پیشرفت» جامعه ایران در نظر گرفته است؛ به گونه‌ای که «تا وقتی که او (خداوند) بخواهد نه تنها هیچ نیروی سیاسی یا عامل اقتصادی بلکه حتی هیچ عامل غیرقابل پیش‌بینی فردی و

خصوصی نیز نخواهند توانست مانع انجام این رسالت شود» (پهلوی، بی‌تا: ۱۰). شاه در گفتگو با یک خبرنگار خارجی گفته بود: «من فکر می‌کنم مردم ایران همیشه نسبت به شاه خودشان به صورت یک رهبر، یا یک پدر، یا یک آموزگار فکر کرده‌اند. و فکر می‌کنم هنوز هم همین طور است» (لاینگ، ۱۳۷۱: ۳۱۴).

در جریان همه‌پرسی انقلاب سفید نیز شاه بسیار در تلاش بود تا مشروعیت حکومت پهلوی را که پس از کودتای ۲۸ مرداد کاهش یافته بود بازیابد. نگاهی به اصول انقلاب شاه و مردم که بعدها از ۶ اصل به مراتب فراتر رفت به خوبی بازگوکننده این واقعیت است. در اصل اول، ششم، هفتم و هشتم (اصلاحات ارضی، سپاه دانش، سپاه بهداشت، سپاه ترویج و آبادانی) شاه تلاش می‌کرد تا رابطه جامعه دهقانی را با حاکمیت بهبود بخشد. با اصل چهارم و سیزدهم (سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها و گسترش مالکیت واحدهای تولیدی) دولت همین رویکرد را در برابر کارگران شهری اتخاذ کرد. در اصل پنجم (اصلاح قانون انتخابات و حق رای به زنان) حکومت تلاش کرد تا نزد نیمی از جامعه ایران برای خود مشروعیت‌سازی کند. مشارکت برای زنان در حالی گسترش می‌یافت که عملاً رقابت سیاسی به واسطه فضای بسته سیاسی قابل تحقق نبود. در اصل چهاردهم (مبارزه با تورم و گران‌فروشی) حکومت به حمایت از مصرف‌کنندگان پرداخت. در اصل پانزدهم، شانزدهم و هفدهم (تحصیل رایگان، تغذیه رایگان و پوشش بیمه اجتماعی) حکومت تلاش کرد تا خدمات عمومی را در کشور گسترش دهد. در حالی که آمار صنایع تولیدی ایران در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ نشان از رشد داشت، حکومت «سرمست از این آمار و ارقام، در سال ۱۳۵۵ لاف زد که سطح زندگی در ایران در پایان دهه از اروپای غربی نیز جلو خواهد زد و در پایان قرن ایران یکی از پنج غول صنعتی جهان خواهد شد» (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۳۹۴). بدین ترتیب همچنان که شیلز درباره حکومت‌های الیگارش‌ی نوگرا تاکید می‌کند، نظر و عمل شاه به گونه‌ای بود که نشان می‌دهد او میان مشروعیت حکومت و توسعه اقتصادی پیوند برقرار می‌کرد. شاه در

گفتگو با خبرنگاران خارجی گفته بود: «...چه کار کنیم تا مردم به طور کلی خوب و در رفاه بسر ببرند... قبل از هر چیز ما باید تکنولوژی و صنعت را احیا کنیم و به پای کشورهای بزرگ برسیم؛ چون نمی‌خواهیم یک کشور درجه دو جهان باشیم (لاینگ، ۱۳۷۱: ۳۱۴).

فراتر از این در حوزه فرهنگی نیز حکومت تلاش می‌کرد تا میان ایده‌آل‌های خود و هویت مردم پیوند برقرار کند و از سوی دیگر خرده‌هویت‌های رقیب را به حاشیه براند. به گونه‌ای که در ایران دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ آریاگرایی و تبلیغات پان‌ایرانیستی گسترش یافت. این تبلیغات به ایرانیان تاکید می‌کرد که آنان مردمی آریایی هستند که تمدنشان در مقابل هجوم‌های متعدد خارجی رو به زوال گذاشته است. «اوج ناسیونالیسم رسمی هنگامی بود که دوهزار و پانصدمین سالگرد بنیادگذاری امپراتوری ایران با شرکت بسیاری از سران کشورهای خارجی در تخت جمشید جشن گرفته شد» (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۳۸۶-۳۸۷).

شاه حتی در عرصه سیاست خارجی خود نیز به دنبال مشروعیت‌یابی بود. توان مانور او در این عرصه، جدا از درآمدهای گسترده نفتی، خریدهای تسلیحاتی در حال افزایش، به ژاندارمی که از سوی ایالات متحده به او محول شده بود نیز بازمی‌گشت. شاه و دستگاه‌های تبلیغاتی حکومت بر قدرت مانور ایران در فراتر از آب‌های خلیج فارس و دریای عمان و در عرصه اقیانوس‌ها تاکید می‌کردند (مهدوی، ۱۳۷۵: ۳۹۵). حکومت پهلوی حتی جایگاه و رسالت جدیدی برای خود قائل شده بود. انعقاد یک قرارداد سودمند با صدام (الجزایر-۱۹۷۵)، دخالت در خاورمیانه و شاخ آفریقا، نقش‌آفرینی در اوپک، بخصوص در ماجرای گران شدن نفت، سرکوب شورش ظفار از جمله مصادیق رویکرد سیاست خارجی بود که در داخل کشور به عنوان عظمت‌طلبی‌های شاه برای ایران تبلیغ می‌شد.

ث - هم‌گون‌سازی افکار عمومی

حکومت پهلوی بیش از آنکه به افکار عمومی توجه کند و آزادی آن را به رسمیت بشناسد، تلاش داشت تا افکار عمومی را با خود همراه کند و به آن جهت دهد. از منظر سلبی، حکومت تلاش می‌کرد تا همه مخالفین اسلامی، ملی و چپ را به حاشیه براند. به توده‌ای‌ها برجسب همراهی با بیگانه زده می‌شد، به نیروهای مذهبی «ارتجاع سیاه» گفته می‌شد و ملی‌گرایان را به «ناسیونالیسم منفی» متهم می‌کرد (نجاتی، ۱۳۸۴: ۲۲۲). اما در عین حال حکومت تلاش می‌کرد تا حد الامکان در نزد افکار عمومی مهمترین ویژگی‌های این مخالفین را مصادره کرده و به خود نسبت دهد. بدین ترتیب شاه تلاش می‌کرد تا با تبلیغ گسترش خدمات عمومی و رفاه کارگران و دهقانان و توجه به آنان در انقلاب شاه و مردم، از توده‌ای‌ها سوسیالیست‌تر جلوه کند. با ناسیونالیسم مثبت، خود را وطن‌دوست‌تر از ملی‌گرایان نشان می‌داد. همزمان برای خود رسالت مذهبی در نظر می‌گرفت. اینکه خداوند آینده ایران و شاهنشاه را به یکدیگر گره زده است و پیشرفت ایران رسالتی است که شاه باید به انجام برساند. نگاهی به آثار محمدرضا پهلوی مویید این واقعیت است. شاه وقتی نسخه فارسی کتاب به سوی تمدن بزرگ را منتشر کرد؛ برای جلب فضای بین‌المللی در فراتر از مرزهای ایران، نسخه انگلیسی آن را به سفارت ایران در انگلستان سپرد تا یک ناشر انگلیسی آن را به چاپ برساند (راجی، ۱۳۸۲: ۱۸۳).

شیلز معتقد است حکومت الیگارش‌ی نوساز می‌تواند از طریق یک همه‌پرسی، مانیفیستی را جهت همراهی افکار عمومی با خود مهیا سازد. این واقعیت دقیقا در دوره پهلوی دوم رقم خورد. انقلاب سفید به مثابه مانیفیستی بود که حکومت تلاش می‌کرد تا هویت خود را بر اساس آن بازسازی کند. همچنان که مخالفان خود را نیز بر اساس آن غیریت‌سازی می‌کرد. علاوه بر این، از ۶ بهمن ۱۳۴۱ به طور مداوم اصولی به شش اصل اولیه افزوده می‌شد، حکومت هرساله در

سالروز این رفاندوم صدها هزار نفر را به خیابان می‌کشید. مقامات کشوری و محلی پیشاپیش مردم در راهپیمایی‌ها حضور می‌یافتند و البته هر جا سخنی از انقلاب سفید به میان می‌آمد، از شاه به عنوان رهبری که پیشرفت کشور مدیون اوست سخن به میان می‌آمد.

تلاش جهت گردآوردن همه مردم ایران در حزب رستاخیز نیز از یک جهت تلاش برای همگون‌سازی و جهت‌دهی به جامعه بود. او افرادی که به حزب نمی‌پیوستند را در زمره کمونیست‌ها و خائنین می‌شناخت. او به یک خبرنگار اروپایی گفته بود: «آزادی افکار! آزادی افکار! دموکراسی! دموکراسی! این واژه‌ها یعنی چه؟ هیچ کدامشان به درد من نمی‌خورد.» از همین رو بود که بلافاصله ساواک کتاب پیشین شاه، ماموریت برای وطنم را که در آن به مزیت‌های نظام دو حزبی پرداخته شده بود را از کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌ها جمع کرد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۶۸). اندیشه تاسیس حزب رستاخیز توسط آن دسته از مشاورین شاه که در دانشگاه‌های آمریکا علوم سیاسی خوانده بودند مطرح شد. آنان متأثر از ساموئل هانتینگتون استاد دانشگاه هاروارد معتقد بودند که راه رسیدن به ثبات و توسعه ایجاد حزب فراگیر منسجم است که به مثابه پیوند دین و دولت عمل کند. حکومت برنامه حزب را «پیشرفت و تعالی ایران و مردم به سوی تمدن بزرگ» معرفی می‌کرد و در تبیین چرایی گرد آمدن مردم در درون حزب رستاخیز گفته می‌شد «شاهنشاه آریامهر اندیشه طبقه را از جامعه ایران ریشه‌کن ساخته و همه مسائل طبقاتی و تضادهای اجتماعی را حل و فصل کرده‌اند...» (نجاتی، ۱۳۸۴: ۴۹۵). همه این عبارات نشان می‌دهد که چگونه نخبگان الیگارش‌ی تلاش می‌کنند تا هر آنچه که باعث گرایش به ناهمگونی می‌شود (مثل تفاوت‌های طبقاتی) را در قالب شعارهای حزب بزدایند.

همانگونه که شیلز تاکید می‌کند در حکومت‌های الیگارش‌ی نوگرا گزارش، تحقیق و پژوهش و تعابیر و تفسیرهای مختلف در مطبوعات و مراکز عالی، پژوهشی - تحقیقاتی جایگاهی ندارد. این واقعیت درباره حکومت پهلوی نیز

صادق است. از جمله، در اسفند ۱۳۵۶ دبیرخانه شورای نظارت بر گسترش شهر تهران پژوهش و گزارشی را با عنوان «گزارش اجمالی درباره تهران؛ وضع موجود و پیشنهادات» منتشر کرد. این گزارش هشدار می‌داد که شرایط حاکم بر تهران، از دید نویسندگان گزارش، مشکلات تهران همچون حاشیه‌نشینی، شکاف جنوب و شمال شهر، افزایش پرشتاب جمعیت و تاخیر توسعه فضاهای کالبدی نسبت به رشد شهری، نتیجه سیاست‌های کلان اقتصادی است. البته این گزارش تنها گزارشی نبود که در این زمینه نگارش یافت. «پیش از این هم در گزارش‌های دیگری نگرانی‌های کارشناسان از رشد شتابان و نامتوازن و بی‌تناسب کشور بیان شده بود»، اما این گزارش‌ها محلی از توجه نداشت (گودرزی و نصرافهانی، ۱۳۹۸: ۹-۱۰). پژوهش دیگری که در سال‌های میانی دهه ۱۳۵۰ و با ایده مطالعات آینده‌پژوهی انجام شد، به وا‌کاوی دغدغه‌های پیش‌روی ایران سرمست از درآمدهای هنگفت نفتی می‌پرداخت. پرسشی که مطرح می‌شد این بود: «جامعه چقدر توان تحمل تغییراتی تا این حد وسیع را دارد و این تغییرات تا چه میزان با همراهی توده‌ها و نخبگان توأم است؟» در پاسخ به این پرسش و از نظر پژوهشگران، «سرعت تغییرات چنان زیاد بود که بخش وسیعی از مردم و نخبگان نمی‌توانستند با محیط تازه و ارزش‌های پدیدار شده هم‌مدلی کنند». اما نکته قابل تأمل اینکه حکومت در فضای رسمی و «سرمست از تسلط و قدرت خود، امکان دیدن واقعیت متناقض ناشی از رشد اقتصادی را نداشت». فقدان آزادی بیان جلوی اعتراضات و صدای نخبگان را گرفته بود (اسدی و تهرانیان، ۱۳۹۵: ۱۲-۱۵).

ج - نوسازی اداری، زیربنایی و اقتصادی

در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی اگرچه فضای سیاسی کشور مسدود شد؛ اما حکومت تلاش کرد تا در عرصه‌های اداری، طرح‌های زیربنایی و اقتصادی تحولاتی اساسی و زیربنایی ایجاد کند. از منظر اداری، از مصادیق نوسازی در

دوره پهلوی دوم، گسترش بسیار زیاد بوروکراسی دولتی بود. به گونه‌ای که در طول چهار سال بوروکراسی؛ دولت از ۱۲ وزارتخانه با ۱۵۰ هزار کارمند به ۱۹ وزارتخانه با بیش از ۳۰۴ هزار کارمند گسترش یافت. گسترش بوروکراسی بوسیله سازمان‌هایی چون شرکت‌های تعاونی در روستاها نیز گسترش یافت و حکومت مرکزی جای سرکرده‌های محلی سابق را گرفت (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۴۰-۴۰۱). قطعاً یکی از اولین نتایج گسترش بوروکراسی، افزایش اشتغال در بخش‌های دولتی بود. سال‌های دهه ۱۳۴۰ در توسعه اقتصادی ایران دوره پهلوی دارای اهمیت بسیار بود. در این دهه نهادهای مالی و صنعتی همچون بورس اوراق بهادار تهران، سازمان مدیریت صنعتی و سازمان گسترش و نوسازی صنعتی در ایران تاسیس شد. دولت طی این دهه سرمایه‌گذاری‌های زیادی در ایجاد واحدهای صنعتی در کشور داشت (نیلی و کریمی، ۱۳۹۶: ۱۰۰). همچنین یکی از مهمترین اقداماتی که در دهه ۱۳۴۰ و در راستای توسعه اقتصادی صورت گرفت؛ ادغام وزارت بازرگانی، وزارت صنایع و اداره گمرکات بود. پیش از این هر یک از این سه نهاد راه خود را می‌رفت و به فکر توسعه بخش خود بود؛ اما در این دوره این سه نهاد مدیریتی متمرکز یافت. بدین ترتیب در دوره وزارت اقتصاد عالی‌خانی با ادغام این سه بخش توسعه اقتصادی سرعت بیشتری یافت. از بازرگانان خواسته می‌شد تا کالایی را که وارد می‌کنند در داخل تولید کنند و بلافاصله در وزارت اقتصاد تعرفه گمرکی آن کالا افزایش می‌یافت تا تولید آن در کشور مقرون به صرفه باشد (نیازمند، ۱۳۹۷: ۱۳۱-۱۳۰).

در دوره پهلوی دوم برخی طرح‌های اساسی نیز اجرا شد. اصلاحات ارضی طرح پر سر و صدایی بود که حکومت با تبلیغات بسیار و با عنوان بزرگ «انقلاب سفید» از آن پرده‌برداری کرد. در اصلاحات ارضی «بخش درخور توجهی از کل اراضی مزروعی به زارعان شاغل واگذار» شد و بعلاوه «قدرت سیاسی و اجتماعی مالکان در هم شکسته» شد (لمتون، ۱۳۹۴: ۳۴۷). با اصلاحات ارضی

دروازه‌های روستاها بر روی روابط سرمایه‌داری باز شد و ادغام بازارهای کوچک روستایی در بازار ملی رقم خورد. اینگونه بود که تسهیل آزادانه‌تر سرمایه در سراسر کشور ممکن گردید (سوداگر، ۱۳۶۹: ۲۸۵). به غیر از اصلاحات در حوزه کشاورزی، دولت تلاش کرد در زمینه زیربنایی طرح‌های توسعه دیگری را نیز اجرا کند. حکومت پهلوی دوم ماشین‌سازی تبریز، تراکتورسازی تبریز، آلومینیوم‌سازی اراک و ذوب‌آهن اصفهان، تصفیه‌خانه‌های نفت تهران، اصفهان و تبریز، مجتمع فولاد اهواز و طرح‌های بزرگ پتروشیمی را به راه انداخت (سوداگر، ۱۳۶۹: ۴۱۶-۴۱۷). طی این سال‌ها خطوط مونتاژ نیز در کشور راه افتاد. شاید شاخص‌ترین خط مونتاژ آن دوره، کارخانه ایران ناسیونال بود که خودروی پیکان را تولید می‌کرد.

شیلز دربار توسعه صنعتی در حکومت‌های الیگارش‌ی نوگرا با احتیاط سخن به میان می‌آورد؛ بدین معنی که ممکن است حکومت‌های نوگرا در این زمینه چندان موفق نباشند. بررسی کارنامه حکومت پهلوی در این زمینه کمی پیچیده است. سوداگر رشد تولیدات صنعتی در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی را اینگونه توصیف می‌کند: «در سال‌های ۱۳۴۲-۵۶ ارزش تولیدات صنعتی از ۹۹ میلیارد ریال در ۱۳۴۲ با حدود ۱۱ برابر افزایش به ۱۰۵۹ ریال در ۱۳۵۶ می‌رسد و آهنگ رشد آن از ۹/۹ درصد در ۱۳۴۳ به ۲۵/۳ درصد در ۱۳۵۶ افزایش می‌یابد» (سوداگر، ۱۳۶۹: ۴۱۸). کدی نیز معتقد است که برای یک دوره چندساله نرخ رشد صنعتی ایران یکی از بالاترین نرخ‌های رشد صنعتی در جهان بود (کدی، ۱۳۷۷: ۲۶۲). فوران اما ضمن بیان آماری از رشد اقتصادی ایران، یک نکته مهم را ذکر می‌کند که شاید بتوان بر اساس آن رویکرد احتیاط‌گونه شیلز را درک کرد؛ او در عین حال که میانگین رشد اقتصادی در بین سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۴ را حدود ۱۵ درصد و همچنین رشد سال‌های ۵۶-۵۵ را ۱۴/۶ درصد می‌داند، بر این نکته تأکید می‌کند که این رشد همراه کننده است؛ چرا که تنها ۱۸ درصد تولید ناخالص ایران در حوزه صنعت بوده و

۳۵ درصد آن در حوزه خدمات و ۳۵ درصد نیز در حوزه نفت بوده است. او در مقام مقایسه به این نکته تاکید می‌کند که صادرات غیرنفتی ناشی از این توسعه اقتصادی تنها ۲ تا ۳ درصد کل صادرات ایران تشکیل می‌داد که در قیاس با کشوری چون هندوستان (بیش از ۵۰ درصد) بسیار ناچیز بود (فوران، ۱۳۸۰: ۴۸۴-۴۸۳).

ج - فساد

شیلز معتقد است که حکومت‌های الیگارش‌ی نوگرا، اگرچه در ابتدا رویکردی مواجهه‌جویانه را با مفسدین در پیش می‌گیرد اما بتدریج در مقابل حجم فساد موجود سر تعظیم فرود می‌آورد. این واقعیت درباره ایران پس از سال‌های کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز صادق است. بنابراین اگرچه حکومت پهلوی در سال‌های پس از کودتا به دنبال تصویب و اجرای قوانینی علیه فساد بود، اما طی دو دهه بعد، خود دربار مرکز فساد شد. مهمترین قانونی که در نیمه دوم دهه ۳۰ برای مقابله با فساد به تصویب رسید، لایحه از «از کجا آورده‌ای» بود. بر اساس این لایحه قرار شد کلیه کارمندان دولت اعم از لشگری و کشوری و کلیه کسانی که از خزانه دولت حقوق و مقرری دریافت می‌کنند؛ صورت‌داری خود، همسر و فرزندان خود را به مراجع قانونی تسلیم کنند. مشمولین می‌بایست هر سال کلیه تغییرات حاصل در دارایی‌ها را گزارش دهند. انفصال موقت تا دائم و ضبط و مصادره اموال، مجازات‌هایی بود که این قانون برای متخلفین در نظر گرفته بود (مشروح مذاکرات مجلس نوزدهم شورای ملی).

اما این ژست‌های ضد فساد به تدریج جای خود را به واقعیت‌هایی از جنس دیگر داد. در ایران پس از سال ۱۳۳۲ همراه با افزایش درآمدهای نفتی، کمک‌های خارجی و رشد دیکتاتوری فساد اداری نیز گسترش یافت. در دهه ۱۳۴۰ همزمان با رشد اقتصادی وضع فساد بدتر شد. درآمدهای نفتی دهه ۱۳۵۰ سطح فساد را به شکلی بی‌سابقه رساند (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۴۰۰).

بنیاد پهلوی به عنوان یک موسسه خیریه در گسترش فساد نقش زیادی داشت. بر اساس گزارشی از سیا در اواسط دهه ۱۳۵۰، دربار شاه به عنوان «مرکز بی‌بند و باری و انحراف، فساد و کارچاق‌کنی» توصیف شد. سفیر انگلیس در ایران نیز معتقد بود: «بنیاد هم شدیداً متهم به فساد بود؛ متهم به اینکه یک بودجه ریخت و پاش و کار چاق‌کنی دم دست برای شاه و طفیلی‌های دور و برش بود» (پارسونز، ۱۳۹۰: ۶۰). آنگونه که امینی و همایون گفته‌اند یک گروه دسترسی‌ناپذیر وجود داشتند که هیچ محدودیتی در اعمال قدرت و نفوذ اقتصادی نداشتند. بر اساس گزارش سیا در سال ۱۳۵۵ شاه‌دخت اشرف، «شهرتی تقریباً افسانه‌ای در فساد مالی داشت» (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۴۰۰). اشرف شاید نمونه آرمانی فساد در خاندان پهلوی بود؛ اما در این مسیر تنها نبود. پارسونز درباره خاندان سلطنتی می‌نویسد: «بوی تند فسادشان همه جا را پر کرده بود؛ بویژه در طول سال‌های رونق اقتصادی که میزان فسادشان با ارقامی نجومی بیان می‌شد» (پارسونز، ۱۳۹۰: ۵۹). اعضای این خاندان در معاملات خارجی و من جمله با کمپانی‌های آمریکایی به شدت فعال بودند و حتی در قراردادهای تسلیحاتی نیز مبالغ هنگفتی رشوه دریافت می‌کردند. مشکل بزرگتر این بود که با هر چه بزرگتر شدن دولت در دوره پهلوی دوم، فساد نیز در حال گسترش بود (کدی، ۱۳۷۷: ۲۵۶). فریدون هویدا روایت می‌کند زمانی که شاه در حضور امیرعباس هویدا و فرح اعلام کرد او از این پس به جای نخست وزیر، وزیر دربار خواهد بود؛ فرح گفت: «به شرطی که جارویی هم به دستش بدهید تا حسایی آنجا را از وجود افراد فاسدی که درونش لانه کرده‌اند پاک کند...» (هویدا، ۱۳۸۶: ۸۱).

حجم فساد آنقدر زیاد بود که ساواک تلاش می‌کرد «برای خود وجهه مبارزه با فساد در دستگاه‌های دولتی را بی‌پروا کند» (لاینگ، ۱۳۷۱: ۲۹۴). گسترش فساد در جامعه آنچنان سرعت داشت که در سالگرد انقلاب سفید در ۱۳۵۴، شاه در سخنرانی‌اش به لزوم مبارزه با فساد اشاره کرد (اطلاعات، ۷ بهمن ۱۳۵۴: ۴۴).

او همچنین اصل نوزدهم انقلاب شاه و مردم را به مبارزه با فساد اختصاص داد و کمیسیون شاهنشاهی را نیز برای مقابله با فساد تشکیل داد؛ اما همگان می‌دانستند که وقتی در دربار پهلوی فساد بیداد می‌کند این رویه بشدت ظاهرگرایانه است. شایعاتی که در بازار وجود داشت این بود که در ایران «همه طبقه اعیان نماینده توطئه‌های بین‌المللی به کارگردانی صهیونیست‌ها و بهائی‌ها در حيفا و امپریالیست‌های انگلیسی از طریق لژ فراماسونری در لندن هستند» (آبراهامیان، ۱۳۸۱، ۳۹۶).

نتیجه‌گیری

این پژوهش در کوشید تا یکی از پنج نوع نظام سیاسی که ادوارد شیلز به آنها اشاره می‌کند را بر ایران دوره پهلوی دوم تطبیق دهد. در طی پژوهش، مهمترین شاخص‌ها و مولفه‌های دولت الیگارش‌ی نوگرا بیان شد. سپس با واکاوی این مشخصه‌ها در دوره پهلوی دوم نشان داده شد که این دولت پس از سال‌های کودتا تا زمان سقوط یک الیگارش‌ی نوگرا بوده است. شاید مهمترین شاخص مثبت الیگارش‌ی نوگرا رویکردی باشد که در زمینه توسعه اقتصادی و زیربنایی دارند. اگرچه حتی نوع مواجهه‌شان با این مولفه نیز مناقشه‌آمیز است. دیگر ویژگی‌های این نظام الیگارش‌ی نوگرا اما با اهداف نوسازی سیاسی مغایرت کامل داشت. پهلوی دوم هیچگونه استقلال عملی برای پارلمان قائل نبود. انتخابات پارلمان کاملا کنترل می‌شد و مردم بیهوده پای صندوق رای می‌آمدند. قوه قضائیه کاملا تحت هدایت نخبگان اجرایی بود. قدرت سیاسی در حلقه‌ای بسته وجود داشت. وفاداری به این حلقه بسته در تقسیم سمت‌ها و نقش‌ها از اهمیت بسزایی برخوردار بود. امکان وجود تشکیلات حزبی مستقل و روزنامه‌های منتقد وجود نداشت. سرکوب ابزاری بود که مخالفین همیشه باید منتظر آن می‌بودند. البته حکومت معمولا ابتدانا تلاش می‌کند تا با اعطای امتیازاتی مخالفین را در درون نظام جذب کند. انتقادات خارجی برای چنین

حکومتی بشدت مناقشه‌آمیز بود. بخصوص که طبیعتاً این دولت نمی‌توانست روزنامه‌ها و منتقدین خارجی را همچون مخالفین داخلی خود مرعوب کند. محمدرضا پهلوی عموماً تلاش می‌کرد تا قهرمان باشد. او در عین حال سعی می‌کرد خود را یک ایدئولوگ نشان دهد؛ ایدئولوژی در ایران این دوره به سمت ملی‌گرایی مبتنی بر اندیشه‌های باستانی سوق می‌یافت. حکومت همچنین تلاش می‌کرد تا طبقات و گروه‌های اجتماعی را با اعطای خدمات و امتیازات خاصی به خود جذب کند. این مسئله به طور خاص در همه‌پرسی انقلاب سفید خود را نشان می‌داد. به پایه این همه‌پرسی و اصولی که طی سالیان متعدد به آن اضافه شد و با تبلیغاتی که به طور مداوم و بخصوص در سالگرد این واقعه رخ می‌داد، حکومت تلاش کرد تا در افکار عمومی هویت خود را بازسازی و احیا کند. حزب رستاخیز نیز ابزار حکومت برای همگون‌سازی یکپارچه و خط‌مشی‌سازی واحد بود. بخصوص در تبلیغات حزب اشاره می‌شد که بواسطه رهبری شاه ایران از همه مناقشات طبقاتی رها شده است. اما در نهایت درک مردم از عرصه سیاسی نه بر پایه تبلیغات حکومت بلکه بر پایه واقعیت‌هایی بود که با آن روبرو بودند. فساد گسترده حول دربار از مهمترین این واقعیت‌ها بود. تناسب نابرابر هزینه - فایده در وجود و حیات چنین نظامی است که گذار از آن را توجیه می‌کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

الف) فارسی

- ازغندی، علیرضا، (۱۳۸۴)، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران*، چاپ سوم، تهران: انتشارات سمت.
- اسدی، علی، تهرانیان، مجید، (۱۳۹۶)، *صدایی که شنیده نشد*، به کوشش عباس عبدی و محسن گودرزی، چاپ چهارم، تهران: نشر نی.
- اسمیث، بنیامین، (۱۳۹۷)، *دوران‌های سخت در سرزمین‌های فراوانی*، ترجمه علی طیبی، تهران: شیرازه کتاب ما.
- افضلی، رسول و همکاران، (۱۳۸۶)، *دولت مدرن در ایران*، تهران: انتشارات دانشگاه مفید.
- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۱)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، چاپ پنجم، تهران: نشر مرکز.
- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۹۲)، *کودتا*، ترجمه: محمدابراهیم فتاحی، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۹۱)، *تاریخ ایران مدرن*، چاپ هشتم، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- بدیع، برتران، (۱۳۷۹)، *توسعه سیاسی*، ترجمه: احمد نقیب‌زاده، تهران: نشر قومس.
- بروجردی، مهرداد، (۱۳۹۳)، *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، چاپ ششم، تهران: نشر فرزانه روز.
- پارسونز، آنتونی، (۱۳۹۰)، *غرور و سقوط*، ترجمه سید محمدصادق حسینی عسکرانی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- پهلوی، محمدرضا، (بی‌تا)، *به سوی تمدن بزرگ*، بی‌جا: مرکز پژوهش و فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.
- ثابتی، پرویز، (۱۳۹۰)، *بررسی علل و عوامل فروپاشی حکومت شاهنشاهی: گفتگو با پرویز ثابتی* (مدیر امنیت داخلی ساواک)، به کوشش عرفان قانعی فرد، بی‌جا: شهر کتاب.
- جامی، (۱۳۸۵)، *گذشته چراغ راه آینده است*، چاپ هشتم، تهران: جامی.
- دلفروز، محمدتقی، (۱۳۹۳)، *دولت و توسعه اقتصادی*، تهران: انتشارات آگاه.
- راجی، پرویز، (۱۳۸۲)، *خدمتگزار تخت طاووس*، ترجمه ح. امهران، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ساعی، احمد، (۱۳۹۴)، *مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم*، چاپ شانزدهم تهران:

کاربست تئوری الیگارش‌ی نوگرای ادوارد شیلز... ۷۱

انتشارات سمت.

سوداگر، محمدرضا، (۱۳۶۹)، رشد روابط سرمایه‌داری در ایران (مرحله گسترش ۱۳۴۲-۱۳۵۷)، تهران: انتشارات شعله اندیشه.

شکاری، عبدالقیوم، (۱۳۷۹)، نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

شهابی، هوشنگ و لینز، خون، (۱۳۸۰)، نظام‌های سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر شیرازه

شیرزادی، رضا، (۱۳۹۱)، نوسازی، توسعه، جهانی شدن، تهران: انتشارات آگه.

علم، اسدالله، (۱۳۹۰)، یادداشت‌های علم (جلد پنجم)، ویرایش علینقی عالیخانی، چاپ دوم، تهران: کتابسرا.

عمیدی نوری، ابوالحسن، (۱۳۹۷)، یادداشت‌های یک روزنامه‌نگار، جلد ۶، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

فران، جان، (۱۳۸۰)، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، چاپ سوم، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

کدی، نیکی، (۱۳۷۷)، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ دوم، تهران: انتشارات قلم.

گازیوروسکی، مارک، (۱۳۷۲)، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.

گودرزی، محسن و نصر اصفهانی، آرش، (۱۳۹۸)، تهران ۵۶: سیمای تهران در پژوهشی فراموش شده، تهران: نشر نی.

لاینگ، مارگارت، (۱۳۷۱)، مصاحبه با شاه، ترجمه اردشیر روشنگر، تهران: نشر البرز.

لمتون، آن، (۱۳۹۴)، اصلاحات ارضی در ایران، ترجمه: مهدی اسحاقیان، تهران: انتشارات امیرکبیر.

مقصودی، مجتبی و همکاران، (۱۳۸۰)، تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷، تهران: انتشارات روزنه.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، (۱۳۷۵)، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، چاپ سوم، تهران: انتشارات البرز.

نجاتی، غلامرضا، (۱۳۸۴)، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، تهران: انتشارات رسا.

نجاتی، غلامرضا، (۱۳۷۳)، ماجرای کودتای سرلشکر قرنی، تهران: انتشارات رسا.

۷۲ فصلنامه دولت پژوهی

نیازمند، رضا، (۱۳۹۷)، *تکنوکراسی و سیاستگذاری اقتصادی در ایران*، به کوشش علی اصغر سعیدی، چاپ نهم، تهران: انتشارات لوح فکر.

نیلی، مسعود و کریمی، محسن، (۱۳۹۶)، *برنامه‌ریزی در ایران ۱۳۱۶-۱۳۵۶*، چاپ دوم، تهران: نشر نی.

همایون کاتوزیان، محمدعلی، (۱۳۷۹)، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامیاب عزیزی، تهران: انتشارات مرکز.

هویدا، فریدون، (۱۳۸۶)، *سقوط شاه*، ترجمه ح.ا. مهران، چاپ نهم، تهران: انتشارات اطلاعات.

منابع مطبوعاتی

روزنامه اطلاعات، شماره ۱۴۹۲۰، ۷ بهمن ۱۳۵۴.

منابع اینترنتی

مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره نوزدهم، جلسه ۲۳ (۲۹ مهر ۱۳۳۷) قابل بازیابی در:
www.ical.ir/ical/fa/Content/4_artmajles1 /جلسه ۲۳۳- صورت - مشروح - مذاکرات - مجلس - روز - سه شنبه - ۲۹ - مهر - ماه - ۱۳۳۷.

ب) انگلیسی

Shils, Edvard, (1960), "Political Development in the New State II", *Comparative Studies in Society and History*, Volume 2, Issue 4.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی